

نقد درون‌گروهی و برون‌گروهی (بهار و اقبال – بهار و رفعت)

حبيب الله عباسی*

نعمیه غفارپور صدیقی**

چکیده

در این مقاله دو نوع رویکرد نقدی معرفی و سپس نمونه‌هایی از این دو در ادبیات زمان مشروطه انتخاب و بررسی شده است. هدف این مقاله بررسی زمینه‌های نقدی در دوران مشروطه بود که در تاریخ ایران نظریه عطفی در گذار از سنت به مدرنیته محسوب می‌شود. رویکرد نخست، نقد درون‌گروهی، نوعی نقد است که در میان اعضای یک تشكیل اتفاق می‌افتد؛ رویکرد دوم، نقد برون‌گروهی، نیز نوعی نقد است که در میان اعضای دو گروه متفاوت انجام می‌شود. تفاوت این دو نوع رویکرد در روش، وضعیتی کلی را از بسترها نقد در دوران تحت مطالعه به دست می‌دهد. نمونه‌ای که برای نوع نخست انتخاب شده است، انجمن دانشکده و دو عضوش محمدتقی بهار و عباس اقبال آشتیانی است. این گروه نماینده اندیشه نئوکلاسیسیسم است. نمونه نوع دوم انجمن دانشکده و در رأس آن بهار و مجله تجدید تبریز و تقی رفعت است که در آن گروه اخیر نماینده اندیشه رمانیسم انقلابی است. روش انجام کار تحلیل مستقیم متون است. تحلیل مفad دو نوع نقد بیان شده نشان داده است که در نقد درون‌گروهی در دوران مشروطه، برخورد ملایم‌تری نسبت به نوع برون‌گروهی رخ داده است و گاه تصریبات شخصی در بنیان فکری مطرح بوده است. در نوع اول، تفاوت در سلیقه و در نوع دوم، تفاوت در بنیان فکری مطرح بوده است. در صورتی که حرکت‌هایی این چنینی به جریان تبدیل می‌شوند، در روند نقد ادبیات و گسترش فضای انتقادی مثمر ثمر بودند، اما این دو حرکت به تدریج متوقف شدند. از سوی دیگر نقد برون‌گروهی به مثابه تقابل نئوکلاسیسیسم و رمانیسم در ایران است.

کلیدواژه‌ها: نقد درون‌گروهی، نقد برون‌گروهی، انجمن دانشکده، بهار، اقبال آشتیانی،

روزنامه تجدید، تقی رفعت.

* استاد دانشگاه خوارزمی habibabbasi45@yahoo.com

** دانشجوی دکتری دانشگاه رازی کرمانشاه ghaffarpoor.naimeh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۱۲ تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۴

فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۱، شماره ۷۵، پاییز ۱۳۹۲

۱. مقدمه

شاید بتوان گفت نقد ادبی با سرودهشدن اولین بیت شعر و خلقشدن ادبیات به وجود آمد؛ گرچه در گذشته دور، شکل تدوین شده و نظاممندی نداشت، هر خواننده‌ای منتقد اثر محسوب می‌شد. بعد از رواج نقد ادبی، این پدیده به صورت مستقل در مبانی نظری ادبیات جای خود را باز کرد. با خلق نظریه‌های مختلف ادبی، خوانش و نقد آثار ادبی هم گسترش پیدا کرد. نقد ادبی در هر برهه زمانی، از موقعیت اجتماعی و سیاسی متأثر بوده و در دوران بعد از مشروطه که برای ادبیات ایران دوره میانی محسوب می‌شد نیز با توجه به وضعیت خاص آن دوران مشخصه‌های ویژه‌ای داشت. اهمیت انقلاب مشروطه در این بود که برخلاف کوشش‌های پیشین در جهت نوسازی و اصلاح که بیشتر از درون و به دست نخبگان سیاسی قاجار انجام می‌پذیرفت، محدود به مصلحت‌گرایی سیاسی و اصلاحات اداری- نظامی نبود، بلکه نقطه عزیمت شکل‌گیری گفتمان جدیدی بود که به نحوی عمیق در باورهای سنتی ایرانیان در بسیاری مفاهیم تحول ایجاد کرد و درواقع نقطه عطف «اجتماعی‌شدن» هویت مدرن در میان ایرانیان بود. تمام این تحولات معطوف به اصلاحات و تلاش برای ترقی و نشان‌دهنده تحول ذهنی دربرابر مدرنیته بود (نظری، ۱۳۸۶: ۳۳). در این دوره ادبیات ایران در مرحله گذار بود و آثار خلق شده نیز مشخصه‌های ویژه‌ای داشتند که رنگ‌بیوی تحولات ایجادشده در قیام مشروطه را داشت. به‌طورکلی آثار خلق شده در این دوران، از سویی پایبند و وامدار سنت‌های گذشته بودند و از سویی دیگر با مفهوم مدرنیته و تجدد آشنایی نسبی یافته و از پدیده‌هایی چون برخورد نزدیک با غرب و آثار غربی تأثیر گرفته بودند. مبانی فکری حاکم بر جامعه در این دوران دچار برخی تغییرات اساسی شد که بازتاب آن در ادبیات قابل روایی است. تغییرات حاصل شده نه آن‌چنان بنیادی بودند که کل لایه‌های جامعه را متحول کنند و نه آن‌چنان سطحی که تأثیر درخور توجهی در جامعه نداشته باشند. البته باید در نظر داشت که عواقب یک تحول به مرور زمان تأثیر اساسی خود را نشان می‌دهد و خیلی زود نمی‌توان درباره آن قضاؤت کرد. دورانی که ما درباره آن بحث خواهیم کرد، دورانی است که اگر تغییراتی هم در بنیان فکری جامعه رخ داده باشد، در لایه‌های سطحی آن بوده و شاید بتوان گفت هنوز نمود خیلی پررنگی نداشته است که برای خود مبانی نظری مستحکم ارائه دهد. بحث انتقاد و برخورد نظرها کم‌کم در حال وقوع بوده است و برخی محافل و نشریه‌های ادبی پامی‌گرفتند و برای این نوع مباحث عرصه‌ای مناسب ایجاد کرده بودند. چنین اقداماتی گام‌های آغازین جامعه تجدیدطلب در مسیر تجدد

بود. از نشانه‌های این جامعه فردگرایی و انسان‌محوری و توجه به آرای مختلف (چندصدایی) است. نقد ادبی فراتر از ملاحظات انتقادی است که معمولاً واکنشی دربرابر یک پدیده است. نقد ادبی به نوعی مطالعه خود آثار است که البته همین تعبیر تاریخ ادبی را نیز شامل می‌شود، بنابراین تمایز این دو از هم جای بحث دارد (ولک و وارن، ۱۳۹۰: ۳۳-۳۴).^۱ درواقع نقد ادبی دانشی است که تعیین مرز دقیق برای آن کمی دشوار است.^۲ عدهای آن را حدفاصل تحقیق ادبی و نظریه ادبی می‌دانند.^۳ در دوره تحت بررسی ما هنوز نقد بهمثابهً فعالیتی مستقل تکوین نیافته بود. در عصر مشروطه انتقاد با سنت و قدرت درگیر بود و زمینه لازم برای ایجاد تفکر انتقادی مستقل از این دو مهیا نشد، انتقادهایی هم که در آن دوران شکل گرفتند بیشتر سطحی بودند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۴۷)؛ ولی تفکر انتقادی، بهعنوان محصول وضعیت خاص آن دوران، در حال شکل‌گیری بود، زیرا در آن دوران عقلانیت و عقلانی‌سازی بهعنوان یک روند معرفی و تاحدودی دنبال می‌شد. در عرصه فرهنگ عقلانی‌سازی از جمله در مبارزه با خرافات فرهنگی، کاهش فرهنگ قدسی، مقابله با تعبد و قیومیت‌پذیری فرهنگی بروز پیدا می‌کرد (قاضی‌مرادی، ۱۳۹۱: ۳۹).

در دوران مشروطه جامعه در مسیر تغییری اساسی بود و در چنین بستری نقد می‌توانست شکل بگیرد؛ اساساً نقد در جامعه‌ای رشد و نمو می‌کند که زمینه‌های عینی و ذهنی آن فراهم باشد. زمینه عینی نقد جامعه‌ای آزاد و مبتنی بر دموکراسی است. دموکراسی بهمثابهً وضعیتی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، یکی از مؤلفه‌های مدرنیته است. می‌توان گفت دموکراسی تحقق عقلانیت انتقادی در عرصه سیاست است.

در حقیقت دگرگون شدن محتوای فرهنگ این دوره براساس مسائلی چون پارلمان‌تاریزم، قانون‌خواهی، حق حاکمیت ملت و مفاهیم جدیدی چون مفهوم سیاسی وطن، استقلال و آزادی باعث پیدایی ادبیاتی شد که با محتوایی سخت اجتماعی و انتقادی، هم از جهت سبک و هم از جهت محتوا با ادبیات کلاسیک ایران تفاوت ماهوی و بنیادی داشت (آجودانی، ۱۳۸۷: ۱۴۵-۱۴۶). در آن دوران در ایران همان‌طور که مناسبتهای اجتماعی درحال تغییر بودند و بافت جامعه به تدریج از فئودالی دور می‌شد، ادبیات نیز در شرف تغییر بود و به تبع آن نقد ادبی نیز دگرگون و کم‌کم دارای اصول و معیار می‌شد و منتقدان آرای مستقل خود را ارائه می‌کردند. درواقع، در عصر جدید به تدریج فرد از جامعه جدا می‌شود و فردیت می‌یابد و نقد فراهم‌شدن عرصه‌ای برای آن و نشانه‌ای از این فردیت است. استقرار فردیت معرف مدرنیته است. در مدرنیته انسان به عنوان فرد و موجودی اجتماعی، از خود مختاری و ذهنیت برخوردار می‌شود. در دوره گذار از جامعه سنتی به جامعه متجدد،

انسان سنتی در روند فردیت‌پذیری قرار می‌گیرد. اهمیت مشروطیت به حدی است که آن را حد فاصل دو دنیای سنت/ مدرنیته قلمداد می‌کنند و برخی مورخان نظیر ناظم‌الاسلام کرمانی، سعید نفیسی و احمد کسروی در تحقیقات خود تاریخ ایران را به دو دوره قبل از مشروطیت و بعد از آن تقسیم کرده‌اند (نظری، ۱۳۸۶: ۳۴).

اکنون در مسیر بررسی روش انتقاد در دوران گذار ایران از سنت به مدرنیته، به بررسی دو نمونه از انتقادهای انجام‌شده در آن دوران می‌پردازیم که شکل مناظره داشتند. علت گرینش این دو مناظره برهه زمانی خاص آن‌هاست که می‌تواند برخی مشخصه‌های دوران گذار را انعکاس دهد.

یکی از این نمونه‌های انتقاد ادبی مناظره‌هایی است که میان محمدتقی بهار و عباس اقبال آشتیانی به صورت قلمی رخ داد و در مجله دانشکده هم چاپ شد. عباس آشتیانی از ابتدای چاپ دانشکده، بخش ثابتی را با عنوان تاریخ ادبی در مجله دانشکده عهده‌دار بود و در آن قلم می‌زد. در شماره هشتم این مجله، بهار مطلبی با عنوان «تصحیح لازم» چاپ کرد که برخی ابیات مطرح شده در شماره قبلى تاریخ ادبی را اصلاح کرده بود. عباس آشتیانی در شماره بعد جواب مکتوبی به این تصحیح نوشت که همراه با پاسخ بهار به همین جواب، در مجله چاپ شد. بدین ترتیب یک مناظره قلمی مابین او و بهار رخ داد که در خود مجله هم «انتقاد ادبی» نام گرفت.

مورد دیگری از این دست مناظره‌ها، ارتباط و شاید مبارزه قلمی بهار و تقی رفعت، سردبیر روزنامه تجدد است. رفعت که از دلبختگان پرشور تجدد ادبی و اجتماعی ایران بود، معتقد بود که ادبیات قدیمی ما از منابع اولیه خود دور افتاده و در حال رکود است. او امواج متراکم ادبی را محبوس در پشت سد محافظه‌کاری می‌دانست و هدفش را رخنه‌انداختن در بنیان این سد معرفی می‌کرد (شمس لنگرودی، ۱۳۷۷: ۵۱). گروه بهار در دانشکده طبق آنچه خود در اولین مقاله از اولین شماره مجله «مرام ما» نامیده‌اند، تجددی را بنیان می‌نهند که در کتاب عمارت پیشینیان ساخته می‌شود و هدف آن تیشه‌زدن به ریشه ادبیات گذشته نیست، در حالی که تجدد تبریز رویکردی انقلابی دارد و آشکارا بیان می‌کند که می‌خواهد ادبیات جدیدی را بنیان نهاد. چنان‌که از مقاله «مرام ما» برمی‌آید، بهار و همکاران او در نوگرایی بی‌پروا نیستند. خویشتن‌داری اصحاب دانشکده مورد انتقاد نویسنده‌گان نوگرایی روزنامه تجدد تبریز می‌گیرد، بدین ترتیب میان دو نشریه برخوردهای قلمی پدید می‌آید. روزنامه تجدد متن نخستین مقاله دانشکده را در یکی از شماره‌های خود نقل و آن را دستاویز خود کرد تا مقالات مفصلی تحت عنوان «مسئله تجدد

در ادبیات» انتشار دهد (آرین‌پور، ۱۳۷۲: ۴۴۶). درواقع رفتت در این نشریه با طرح چنین بحث‌هایی راه را برای پیدایش شعر نو هموار می‌کند و با حمله به قلعه‌های کهنه‌ای ادبی مدافعان تحجر، زمینه را برای ظهور نیما آماده می‌سازد (شمس لنگرودی، ۱۳۷۷: ۵۳). این نمونه از نقدهایی که میان دو نشریه رخ می‌دهد بسیار جالب توجه است و می‌توان از خلال آن به دو نوع اصول تجدیدطلبی متفاوت پی‌برد.

دو نمونه مزبور از انتقادهای ادبی یک تفاوت عمدی با هم دارند. مناظره‌ای که بین بهار و اقبال انجام می‌شود، بین دو عضو‌دانشکده است که اختلاف نظری میانشان وجود دارد و در دانشکده انعکاس داده می‌شود. درواقع این نوعی نقد «درون‌گروهی» است. ظاهر امر این است که این دو نفر در یک گروه و کنار هم هستند، اگر اختلافی هم باشد در بنیان اصلی فکر نیست، بلکه اختلاف سلیقه یا اختلاف در اولویت‌دادن است. مظہر بر جسته اختلاف نظر این دو تفاوت نسخه است و اینکه در تصحیح متون چه اصلی را ترجیح دهند. این اختلاف از آنجا ناشی می‌شود که بهار مصحح است و خود را در این زمینه صاحب‌نظر می‌داند، اما دغدغه اصلی اقبال نسخه متون نیست. ولی مناظره بهار و رفتت بین دو گروه متفاوت است و نمونه «نقد برون‌گروهی» است. درواقع بهار در این مناظره نماینده دانشکده و طرز فکر آن به عنوان یک گروه طرفدار تجدید آرام و پایبند به گذشته است و رفتت هم نماینده یک گروه تجدیدطلب پرشور و انقلابی است.

پیشینه تحقیق

در بیشتر کتاب‌هایی که به تاریخ ادبیات معاصر پرداخته‌اند، به مجادله بهار و رفتت اشاره کوتاهی شده است. در کتاب آرین‌پور، بخشی به این موضوع اختصاص داده شده و درباره آن بحث شده است. در تاریخ تحلیلی شعر نو نیز این بحث مطرح شده و از آن به عنوان زمینه‌ای برای ظهور نیما یاد شده است (شمس لنگرودی، ۱۳۷۷: ۵۳). شفیعی نیز در بآ چراغ و آینه به همین قضیه اشاره کرده است (۱۳۹۰: ۲۳۹). کریمی حکاک نیز در طلیعه تجدید در شعر فارسی این مجادله را با تعبیر نمونه برای بحث دربار مسائل تجدید ادبی برگزیده و از آن به عنوان برخورد دیدگاه‌های دو گرایش فکری متفاوت در عصر مشروطه یاد کرده است و به تحلیل دو گفتمان مطرح شده پرداخته است (۱۳۸۴: ۱۹۷-۱۹۸).

شایان یاد کرد است که برای دسترسی به مجله تجدید تبریز به کتابخانه مجلس شورای اسلامی مراجعه کردیم و متأسفانه اسناد موجود نبود، بنابراین ناگزیر به کتاب از صبا تا نیما اکتفا شد.

قلمرو و روش کار

حوزه کار این مقاله مجله دانشکده و موضوعات کلی مورد بحث در مناظره بهار و رفعت است. هدف ما بررسی دو نوع نقد یا مناظرهای است که یکی در درون یک گروه اتفاق می‌افتد و دیگری در خارج از گروه و بین دو جرگه ادبی متفاوت رخ می‌دهد. مجله دانشکده یک طرف این بحث است که براساس نوسازی بنای گذشتگان در ادبیات ایجاد شده است. نشریه تجدد طرف مقابل بحث است که نشریهای نوگرا و انقلابی محسوب می‌شود و تربیتون حزب دموکرات آذربایجان است. در این بررسی بهار وجه مشترک این دو نوع مناظره است. اینکه موضوع مناظره در داخل انجمن چه بوده است و چه نوع استدلال‌هایی از جانب دو طرف ارائه شده جالب توجه است. موضوع بحث بهار با رفعت هم که بیشتر در بنیان‌های فکری است، استدلال کلی دانشکده را به مقوله تجدد ارائه می‌دهد و اینکه بهار و گروهش چگونه به این نقد پاسخ می‌دهند و از نظر خود دفاع می‌کنند. دیگر اینکه نظر دو مجموعه متفاوت به تجدد ادبی و برخورد بین آرا در این حوزه آشکار می‌شود. بی‌شک نگاه بهار و رفعت به تجدد یکسان نبوده و همین امر زمینه‌ای را فراهم می‌کند تا بدانیم که در آن دوران چگونه آرای متفاوت در کنار هم حضور پیدا می‌کردند. اینکه این دو نفر چه نگاهی به مسئله تجدد دارند، بحث جدگانهای می‌طلبند. در این پژوهش فقط به چگونگی نقد در بین اعضای یک گروه و اعضای دو گروه متفاوت می‌پردازیم و گاه در تحلیل به لحن دو گروه نیز توجه کرده‌ایم و می‌خواهیم بدانیم عرصه نقد در آن دوران چه فضایی را برای برخورد آرا فراهم کرده بود. روش این دو گروه، به عنوان نمونه بر جسته دوران خود، ما را یاری می‌کند تا به گوشه‌ای از فعالیت‌های انتقادی آن دوران پی ببریم.

۲. نقد درون گروهی

محمد تقی بهار و عباس اقبال آشتیانی هر دو در انجمن دانشکده عضو بودند. بهار صاحب امتیاز و سردبیر مجله بود و اقبال در مجله قلم می‌زد. اقبال نگارنده یکی از بخش‌های ثابت دانشکده بود. او از اولین شماره دانشکده تا آخرین شماره آن بخش تاریخ ادبی را نگاشت. در طول دورانی که مجله چاپ می‌شد، بین بهار و اقبال مناظره قلمی درگرفت که همه آن مناظره‌ها در دانشکده چاپ شدند. اختلاف نظر و استدلال‌هایی که این دو نفر برای هم‌دیگر و خوانندگان مجله مطرح می‌کردند، «انتقاد ادبی» نام گرفت. انتخاب این عنوان برای بیان اختلاف نظر این دو نفر درخور توجه است. شروع کننده این کار بهار بود که اصلاحات مقاله اقبال را با عنوان «تصحیح لازم» چاپ کرد. در واقع قصد بهار از ابتدا انتقاد نبود، ولی با

واکنش اقبال قضیه شکل دیگری به خود گرفت و به انتقاد نزدیک شد. طرح کردن دو نظر مخالف هم در دانشکده از نقاط قوت این مجله محسوب می‌شود، گو اینکه همین مجله اشعاری هم از کسانی چاپ می‌کند که درواقع در جبهه مقابل آرای بهار و دوستانش قرار دارند و این نشان می‌دهد که دانشکده عرصه‌ای برای تمام نظرها دارد و صدای مخالف را منعکس می‌سازد. البته نباید از یاد دور داشت که اقبال به هر حال عضو دانشکده بود، ولی همین که دو نظر مخالف در یک گروه وجود دارد درخور تحسین است و چنین می‌نماید که دانشکده به آنچه در مرامنامه‌اش متذکر شده، تا به این حد که هدف ارتقای ادبی است پایبند است و انعکاس این مناظره نمونه‌ای از همین پایبندی است. این نمونه تنها مناظره قلمی این دو استاد نیست. مناظره دیگری هم میان این دو نفر در یک دفتر خاطرات موجود است که درباره موضوع نصیحت است. این مناظره چون جنبه مطبوعاتی ندارد، فقط در ایجای به آن اشاره کردیم.^۴

موضوع مناظره بهار و اقبال چند محور اساسی دارد:

- عنوان‌گذاری «تصحیح لازم»

- تصحیح متون و ضبط اشعار و نقد منابع و روش‌های تصحیح

- دفاع از نظرات

- انتقاد

درباره هر کدام از این محورها می‌توان بحث کرد.

عنوان‌گذاری «تصحیح لازم»

در شماره هشتم دانشکده، بهار مطلبی با عنوان «تصحیح لازم» درباره بخش تاریخ ادبی نوشت که اقبال نویسنده آن بود. این نوشتہ به مذاق اقبال خوش نیامد و عنوان آن را توهینی به خود تلقی کرد. اقبال در پاسخی که به «تصحیح لازم» بهار نوشت چنین گفت: «عنوان "تصحیح لازم" فقط عنوان زننده‌ای بود که با نگارشات ذیل خود تناسب نداشت و بدینکه بد انتخاب شده بود» (بهار، ۱۳۷۰: ۴۹۵). بهار در دفاع از عنوان یادداشت خود نوشت این عنوان نه اعتراض بوده و نه توهین، بلکه انتخاب آن بهدلیل اهمیتی بود که مقاله اقبال برای دانشکده داشت و دیگر اینکه اقبال برداشت درستی از انتقاد ندارد و اعتراض را توهین می‌داند، درحالی که این دو متفاوت‌اند (همان: ۴۹۷). اقبال در پاسخ او گفت که این حقیقت ندارد و او اولین کسی است که در ذیل عنوان «انتقاد ادبی» ادبی و جوانان مطلع را به انتقاد دعوت کرده و اصول آن را بیان کرده است (همان: ۵۸۲).

اقبال در جوابیه خود خطاب به بهار نوشت: «کارکنان محترم مجله برای آنکه "تصحیح لازم" موضوعی پیدا کند و بر گردن مقاله من بار شود غلطهای مزبور را از غلطنامه من حذف و در ذیل عنوان تصحیح لازم داخل کرده بودند» (همان: ۴۹۴). درواقع اقبال غلطهایی را که بهار مطرح کرده بود، جزو اشتباه چاپی و اختلاف نسخ می‌دانست و به این قضیه این‌گونه پاسخ داده بود که به علت عجله در تهیه قسمت‌های مختلف مقاله قید اختلاف نسخ را زده است و بیان آن را لازم نمی‌داند (همان: ۴۹۴)، درحالی که بهار از طرف دانشکده بر این قضیه تأکید می‌کند که به این مقاله اهمیت زیادی می‌دهد و نخواسته که با غلط چاپ شود (همان: ۴۹۸) و به لزوم مغلوط و مشکوک‌نمایندن برخی ابیات اشاره می‌کند (همان: ۴۰۲).

تفاوت نظری که در این پاسخ‌ها دیده می‌شود، مربوط به تفاوت نگرش در محور بحث است. از این اظهار نظرها برمی‌آید که مقابله نسخه‌ها در نظر بهار اهمیت زیادی دارد، اما این بدان معنا نیست که اقبال به این امر بی‌توجه است، بلکه اساس بحث اقبال در تاریخ ادبی بیان تاریخ ادبیات است نه صرفاً بیان خود ادبیات یا ضبط دقیق اشعار، درحالی که محور بحث بهار، آن طور که نوشته است، اختلاف نسخه‌ها و تصحیح‌هایی است که خود انجام داده است. این نشان می‌دهد که دانشکده محل اجتماع عده‌ای بوده است که هدف مشترکی داشتند، اما در عین حال صاحب روش‌ها و نظرهای متفاوتی بودند.

تصحیح متون و ضبط اشعار و نقد منابع و روش‌های تصحیح

از ابتدا «تصحیح لازم» برای اصلاح برخی ابیات که ضبط متفاوتی داشتند نوشته شد. این امر جزو دغدغه‌های بهار مصحح بود؛ او طبق سلیقه خود و با مراجعه به برخی نسخ دیگر، ابیات مدرج در بخش تاریخ ادبی را اصلاح کرد. این درحالی بود که دغدغه اقبال چنین چیزی نبود، مقاله‌ای او در حوزه تاریخ ادبیات بود و او چنین وسوس دقيقی در انتخاب منبع نداشت؛ از سویی دیگر، ضبط اشعار در تاریخ ادبیات بسیار مهم است و تصحیح متون نیز یکی از زیرشاخه‌های نقد است. به هر حال این بحث که بعدها به انتقاد انجامید، از همینجا آغاز شد که البته باعث شد برخی بحث‌های نظری در باب تصحیح متون و نقد منابع و مسائلی از این دست مطرح شود که حالی از فایده نبود.

نگاهی که این دو نفر به تصحیح متون داشتند متفاوت بود. بهار در تصحیح‌های خود گاه به مهارت مصحح در متون عصر تکیه کرده و ذوق پرورش یافته مصحح را مجاز به انتخاب برخی واژگان می‌دانست، درحالی که اقبال چنین انتخابی را که مبنایش ذوق باشد

نمی‌پسندید و در یکی از موارد مذکور پیرامون اختلاف نسخ با صراحة بیان خطاب به بهار می‌گوید: «قاعدة ذوقی را نیز که شما بهموجب آن خمریه رودکی را تصحیح کرده بودید قاعدة معتبری نمی‌دانم» (بهار، ۱۳۷۰: ۴۹۴).

در میان همین بحث‌ها و جوابیه‌هایی که بین این دو رهبد می‌شود، برخی متابع مورد استفاده هر دو نفر نقد می‌شود که ذکر جزئیات آن خارج از بحث ماست، اما نکته درخور توجه این است که برخی اصول تصحیح متون در این گفت‌وگوها بیان می‌شود که برای خوانندگان اهل فن پرفایده است. توجه به نسخ موجود و چگونگی گردآوری سایر نسخ و بررسی تاریخ و نگارنده آن‌ها و مسائلی از این دست که به‌طور تخصصی در تصحیح متون قدیمی مطرح است، از اصولی است که بایستی در ادبیاتی که چنین متونی دارد مورد توجه قرار گیرند. مطرح‌شدن چنین بحث‌هایی، خصوصاً طرح نظرهای مختلف، از نقاط قوت داشکده محسوب می‌شود.

دفاع از نظرات

بهار و اقبال هر دو در زمینه ادبیات صاحب‌نظر بودند و طبیعی است که به‌سادگی از موضع خود کوتاه نمی‌آمدند و در این چند نوشتار هم این قضیه را اثبات و برآرای خود پافشاری کردند و به بحث و گاه حتی جدل پرداختند. حسن این کار در این است که داشکده مجالی برای بیان عقاید مخالف و مناظرۀ دو طرف بحث ایجاد کرد که در نوع خود حرکت مهم و درخور توجهی بود و نشان می‌دهد که عرصۀ انتقاد پذیری در این جمع علمی وسیع بود. این کار در صورتی که به‌طور صحیح هدایت شود، زمینه را برای انتقاد درست در جامعه آماده می‌کند و چند صدای بودن را رواج می‌دهد.

در بخشی از این نوشتارها بهار به دفاع از روش تصحیح خود که مقبول اقبال نیست می‌پردازد. او معتقد است ذوقش با ادبیات و سبک دوران رودکی آشناست و حق دارد ذوق خود را دلیل تصرف قرار دهد و در اصلاح یک مصراع حدس بزند (بهار، ۱۳۷۰: ۴۹۹). البته این روش علمی نیست و اقبال در این باره به صراحة با بهار مخالفت می‌کند. با این حال همین بحث‌ها می‌توانند برای بنیان‌نهادن روش‌های علمی و گروهی در تصحیح متون راه‌گشنا باشد.

انتقاد

مناظرۀ بهار و اقبال بعد از اولین شماره به «انتقاد ادبی» تغییر نام داد و عملاً با این عنوان گذاری فضایی انتقادی شکل گرفت؛ بحث‌های خوبی هم در زمینه انتقاد صورت گرفت. در یکی از این نوشتارها بهار اشاره می‌کند که اقبال نباید از چنین انتقادی مکدر

شود، بلکه باید خوشحال هم بشود (همان: ۵۰۱). در جایی دیگر می‌نویسد باید به انتقادی که از روی جهل و بدون حق و دلیل است پاسخ گفت (همان: ۴۹۷). بهار در شماره بعدی دیگران را هم به انتقاد دعوت می‌کند و به برخی فواید انتقاد از جمله تربیت اخلاق و ترقی هوش و فکر در سایه انتقاد اشاره می‌کند (همان: ۵۹۳). اقبال دعوتی منتشر می‌کند و از مطلعان می‌خواهد که از نگارش‌هایش انتقاد کنند، اما شرط‌هایی هم مطرح می‌کند؛ او اعتراضی را می‌پذیرد که مطابق با حقیقت باشد و اگر مخالف باشد، با دلایل جواب می‌گوید. او در ادامه همین نوشتار به نکته جالبی اشاره می‌کند: در نظر او انتقاد تصادم افکار است و همین باعث می‌شود حقیقت آشکار گردد (همان: ۵۸۲). چنین نگاه و رویکردی به انتقاد امیدبخش است. البته بهار در آخرين جوابيه به آسيب‌شناسي انتقاد نيز مي‌پردازد. او در کنار تشویق خوانندگان به انتقاد، به آن‌ها هشدار می‌دهد که در انتقادها يشان از توهین و تهمت و کنایه‌های نيش‌دار دوری کنند و به اجبار و با عناد در صدد قبولاندن سخن خود نباشند، بلکه به استدلال‌های محکم‌تر از استدلال خود گردن فرونهند و به خطای خود اعتراف کنند، گرچه اين امر را خصوصاً در مورد خواص بسيار نادر می‌يابد. در نظر بهار، اعتراف به جهل علم است و اقرار به ضعف قدرت است. پذيرفتن اين حقیقت باعث می‌شود مشاجره‌های لفظی و کتبی به قهر و بدگویی منجر نشود (همان: ۵۹۳).

بهار که همچنان از عنوان «تصحیح لازم» و لزوم ذکر آن دفاع می‌کند، در جایی دلیل نگارش این بخش را این‌گونه بیان می‌کند: «در صورت عدم اعتمای ما دیگران یمکن آن را عنوان انتقاد قرار می‌دادند» (همان: ۵۰۳). چنین دلیلی از طرف کسی که به انتقاد اعتماد دارد و از آن دفاع می‌کند، با اصولی که خود برشمرده است، مطابقت ندارد. شاید بهار خواسته است از خود و دانشکده دفاع کند تا به بی‌توجهی متهم نشود و بدین ترتیب جایگاه مجله را درخصوص دقت در محتوای مطالب ثبیت کند.

اکنون که محورهای عمدۀ این مناظره شرح داده شد، برخی جنبه‌های دیگر در این مجله بهمثابه یک گروه ادبی درخور توجه است. اگر بخواهیم محور عمدۀ این مباحث را بیشتر واکاویم، به رگه‌هایی از ورود ظواهر جریان رمانیسم به محافل ادبی برمی‌خوریم که البته تغییراتی اساسی با اصل تفکر پیدا کرده است. بهار و دوستانش در مجله دانشکده به ترجمۀ برخی اشعار شخصیت‌های رمانیک و معرفی آنان و طرح برخی مباحث کلی و تاریخچه جریان‌های ادبی بسنده کرده‌اند. اعضای دانشکده باوجود اینکه قصد داشتند در جریان ادبیات ایران تغییری ایجاد کنند، در بند تفکرات سنتی خود موفق به ایجاد تغییری بنیادین نشدند. به دیگر سخن، بهار و انجمن دانشکده افکار نئوکلاسیستی داشتند و هنوز

تفکرشنان تحت سیطره گذشته‌ای بود که نمی‌توانستند از آن دل بکنند و اصول و موازین سنجش‌های خود را در گذشته می‌جستند. دوران مشروطه از جهاتی به دوران افول نئوکلاسیسیسم و ظهور رمانتیسم شباهت دارد. مشابه همین اتفاق در تاریخ ادبی فرانسه هم رخ داده بود. نگرش نئوکلاسیک متقدان قدرتمندی داشت و قواعد سخت‌گیرانه و دقیقی بر آن حاکم بود. به مرور ایام، تأکید بیشتری بر نوعی فرمالیسم و ظاهرگرایی تکراری صورت می‌گرفت. درواقع، نوعی اتکا و وابستگی دروغین به عادات ظاهری نئوکلاسیک رواج یافته بود. دلیل این سخت‌گیری و جزماندیشی در فرانسه سلطه یک سلطنت مطلقه و متحد با کلیسای کاتولیک بسیار نیرومند بود (فورست، ۱۳۸۷: ۳۰).

دوران فعالیت انجمن دانشکده نیز چنین وضعیتی داشت. انجمن دانشکده در مرز بین عبور از تفکر سنتی به تفکر مدرن بود و در عین حال جسارت عبور از این پل را نداشت، چون پاییند و وفادار به گذشته بود و نمی‌توانست در جریانی که قصد داشت ایجاد کند، بی‌پروا با گذشته برخورد کند.

همین جا باید اشاره کرد که در ایران روند جریان‌های ادبی مانند اروپا نیست که زمانی یک نظریه به اوج برسد و بر سایر نظریه‌ها سیطره یابد و سپس نظریه‌ای دیگر جای آن را بگیرد، بلکه در ایران چندین نظریه هم‌زمان وجود دارند و نمی‌توان به طور مشخص دوره‌ای را تحت سیطره یک نظریه مطرح کرد.

۳. نقد برون‌گروهی

نقد برون‌گروهی را آن نوعی از نقد معرفی کردیم که در آن دو گروه جداگانه به بحث و گفت‌و‌گو می‌پردازند. در دورانی که مدنظر ماست، فعالیت‌های تجددخواهانه بسیار پرپشور از جانب گروه‌های مختلف انجام می‌شد که فرجام این فعالیت‌ها به ظهور نیما انجامید. بهار در دانشکده شروع انقلابی مخملین را در عرصه تجدد در ادبیات ادعا می‌کرد. از طرفی دیگر در تبریز، روزنامه تجدد و بعدها مجله آزادیستان با هواخواهی از تجدد، مقالات انتقادی تندی چاپ می‌کردند. سردبیر روزنامه تجدد، تقی رفعت، در پنج‌سالی که این روزنامه چاپ می‌شد، مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی می‌نوشت. رفعت با طرح مجادله‌هایی با بهار و نوشن مقالاتی درباره تجدد ادبی، عرصه‌ای ایجاد کرد که دیدگاه‌های انقلابی اش در مقابل دیدگاه‌های نیمه‌سنتی بهار قرار گرفت. بهار و رفعت چندین بار درباره این موضوع به مناظره قلمی پرداختند. ردوبدل شدن سخنان این دو نفر که هر کدام عقاید خود را بیان می‌کردند و به دفاع از آن می‌پرداختند، نمونه‌ای از نقد برون‌گروهی است. در این نوع نقد، عقاید مخالف

با هم به مقابله برمی‌خیزند. در چنین عرصه‌ای می‌توان فضای انتقادی حاکم بر دوران را بررسی کرد.

منظاره ادبی اگر درست و منطقی انجام شود، یکی از روش‌های بسیار مؤثر نقد است. در منظاره آرا در تقابل با هم قرار می‌گیرند و دو طرف سعی می‌کنند از آرای خود دفاع کنند، بنابراین به نسبت نقدهای منفردی که انجام می‌شود، می‌تواند استدلال‌های قوی‌تری داشته باشد. این مجادلات و مناقشات، خصوصاً منظاره بهار و رفعت، در ارتقای مبانی نظری تجدد ادبی و زمینه‌سازی برای ظهور روش‌های نو، از جمله شعر نو، به مفهوم واقعی آن بسیار مؤثر بود. منظاره بهار و رفعت نشان‌دهنده ابعادی از ستیز بین کهنه و نو یا سنت و نوآوری است. در این ستیز بهار در جانب سنتی قرار داشت و برای حفظ روح حقیقی شعر فارسی اهمیت خاصی قائل بود؛ رفعت در جانب نوآوری قرار داشت و معتقد بود که اساس شعرسرایی باید دگرگون شود (کریمی حکاک، ۱۳۸۴: ۱۹۸).

بهار با انتشار مجله دانشکده و با چاپ مقاله «مرام ما»، آشکارا به بیان مبانی نظری عقاید این انجمن می‌پردازد. روزنامه تجدد، به بهانه چاپ همین مقاله، مقالات مفصلی با عنوان «مسئله تجدد در ادبیات» انتشار می‌دهد. در این مقالات، علاوه بر طرح مسائلی دربار تجدد ادبی، به قسمت‌های مهم مقاله دانشکده هم پاسخ داده می‌شود. البته باید توجه کرد که در آن دوران، اصطلاح‌هایی چون «تجدد ادبی»، «تحول ادبی» و «انقلاب ادبی»، معانی ضمنی متنوعی داشت که غالباً از طریق نوعی منطق قیاسی و در سنجش با موضوع‌های دیگر ابراز می‌شدند (کریمی حکاک، ۱۳۸۴: ۱۹۹).

برای اینکه درباره این مقالات بهتر بحث کنیم، به خلاصه مطالب مهمی که در «مرام ما» آمده است اشاره می‌کنیم و سپس به پاسخ‌هایی که به برخی بخش‌های آن داده شده است خواهیم پرداخت.

اهدافی که در این مقاله برای تأسیس مجله بیان می‌شود عبارت است از: ترویج روح ادبی و تعیین خط‌مشی جدید در ادبیات، تجدیدنظر در طرز و رویه ادبیات ایران با رعایت سبک جدید و نیاز عمومی حال حاضر با احترام به سبک‌های لغوی پیشینیان، بخشنیدن روح تازه به ادبیات قرن بیستم، حفظ بنیان محکم زبان فارسی و لغات زنده آن، ایجاد تجددی آرام و ریختن بنیان‌های نو در کنار حفظ آثار گذشتگان و مرمت آثارشان. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، هدف عمدۀ این مجله ایجاد تجدد پایبند به گذشته است. در همین مقاله روشی که برای عملی کردن چنین افکاری پیشنهاد می‌شود، سکوت مقرون به عمل و تکامل است. دانشکده در نظر دارد با بیان ظرایف نظم و نثر و ترجمۀ ادبیات اصول

تازه ترقی را بنیان نهاد. این مجله معتقد است حس تجددپروری محصول روح جوانی و تحصیلات جدید است، ولی تن دادن به این تجدد در صورتی معقول است که جامعه احساس نیاز کند و ضرورتی آن را ایجاب کند والا نیازی نیست مظاہر تجدد را که با ذوق ایرانی سازگاری ندارد و نامأتوس است وارد ادبیات و فرهنگ این کشور کرد. دانشکده ضمن بیان این اصول به انتقاد از آرای افراطی هم می‌پردازد، ولی در کل هر عقیده‌ای را مقدس می‌داند. این مقاله مدعی است دانشکده روح جوان و فکر آزاد متجدد دارد (بهار، ۱۳۷۰: ۱-۶).

تجدد به عدم صراحة دانشکده در بیان موضع خود اعتراض کرد و در پاسخ به این قضیه که این مجله قصد تیشهزدن به ریشه عمارت تاریخی پدران شاعر و ادیب خود را ندارد و فعلاً قصد مرمت آن‌ها را دارد (همان: ۴)، از چگونگی انجام این امر جویا شد. اهالی تجدد تبریز تأکید داشتند که باید برای تجدد راهکاری عملی ارائه کرد. همان‌طور که گفته شد، رفعت از طریق این مقالات اصول تجدد را بیان می‌کند. می‌توان گفت رفعت در نظریه پیشاہنگ راستین تجدد شعر فارسی محسوب می‌شود (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۰: ۲۳۹). در نظر او، تجدد دفتری نیست که از کتابخانه فرنگی خریداری شود و هر وقت ملت به آن نیاز داشت، چند صفحه‌ای به آن‌ها داده شود. رفعت روش دانشکده را برای رسیدن به تجدد روش غلطی می‌داند که پویندگانش را به مقصد نخواهد رساند (آرین‌پور، ۱۳۷۲: ۲/۴۴۷-۴۴۸). تفاوت عمدہ‌ای که در نگاه این دو گروه در همین مشاجره‌های لفظی دیده می‌شود، تفاوت در بنیان تفکر و نیز روش و ارائه راهکار است. دانشکده نظرهایی را مطرح می‌کند که با راهکار عملی فاصله بسیار دارد و صرفاً بیان آمال اعضای این گروه است. در حالی که تجدد تبریز، علاوه بر بیان آمال، به ارائه روش عملی هم می‌پردازد. در مقاله‌هایی که بعدها درباره تجدد در این روزنامه چاپ می‌شود، طرز فکر این گروه آشکارا بیان می‌شود و برخی نمونه‌های عملی نیز ارائه می‌گردد.^۵

رفعت با آوردن تمثیلی درباره قضیه تجدد، در پاسخ به بخشی که بهار در آن مدعی شده بود احتیاج و امکان باعث قدم‌برداشتن به سوی تجدد می‌شود، نظر بهار را رد کرد. یکی از پاسخهای بسیار کلیدی و جالبی که رفعت به بهار داده است قضیه فکر جدید است. می‌توان گفت همین تمثیل و پاسخ نمای کلی اندیشه این دو گروه را نشان می‌دهد و بقیه استدلال‌هایشان از همین طرز فکر سرچشمه می‌گیرد. رفعت خطاب به بهار می‌گوید فکر جدید را حتی می‌توان با خط میخی و روی سنگ نگاشت، درست همان‌گونه که فکر کهنه را می‌توان با آخرین روش‌های چاپ انتشار داد (همان: ۴۴۹). رفعت در ارائه فکر جدید

روش را مهم نمی‌داند، بلکه به بن‌مایه آن اهمیت می‌دهد، درحالی‌که بهار و گروهش در پی روش‌ها هستند و هنوز جسارت ندارند پایشان را از چارچوب گذشته فراتر نهند یا خود با استقلال به ایجاد روشی نو بپردازنند. درواقع «بهار سیر ارتقا و تکامل طبیعی را شامل مقوله ادبیات نیز می‌داند و بر این باور است که نیاز به تحول و تکامل ناشی از تحولات اجتماعی سرانجام ادبیات ایران را نیز متحول خواهد کرد» (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۵۴). این درحالی است که رفعت در این‌باره معتقد است که خود باید دست به کار شویم و تحول ایجاد کنیم.

بهار به تقدیم رفعت جواب می‌دهد و در این جوابیه به برخی تفاوت آرا اشاره می‌کند. بهار معتقد است برداشت‌دانشکده و تجدد از مفاهیمی چون تکامل و انقلاب متفاوت است. پارسی‌نژاد به طور کلی اعتقاد بهار را در این جدال، «اصلاح» در مقابل «انقلاب» ادبی خلاصه می‌کند (۱۳۸۹: ۵۳). خانلری نظر متفاوتی درباره بحث تجدد بهار دارد. او معتقد است تجدد به آن مفهوم که به ذهن ما مبتادر می‌شود برای بهار مفهومی نداشت، زیرا او در جریان تحولات ادبی سال‌های سلطنت رضاشاه یا گرفتار مسائل سیاسی بود یا به علت ناآشنایی با زبان‌های اروپایی پی آن‌ها نمی‌رفت. به نظر او بهار خود لزوم تجدد را احساس کرده بود (عظیمی، ۱۳۸۷: ۱۵۱) و این الزام از سمت ادبیات اروپایی و جنبش‌های نوگرایانه به ذهن او نرسیده بود، بلکه مرهون تفکرات خود بهار بود.

بحثی که بهار در جوابیه‌اش به رفعت درباره آن صحبت می‌کند، در عین اینکه به تجدد مربوط است، به سمت زبان نیز گرایش دارد و بهار مدام در تحلیل‌های خود به زبان و اینکه باید از آن پاسداری کرد اشاره می‌کند و ایرادهایی هم که به تجدد طلبان پرشور می‌گیرد، ضایع‌کردن زبان و آوردن ترکیب‌هایی از زبان‌های بیگانه است.

بهار در خلال این جوابیه‌ها اختلاف‌نظرهایی را که در مطالب مزبور وجود دارد خاطرنشان می‌کند و مؤدبانه از موضع خود و دوستانش دفاع می‌کند، اما در نظرهای خود استدلال‌های چنان محکمی به کار نمی‌برد. بهار در پاسخی که به رفعت می‌دهد، موضع روشن و جواب صریحی ندارد و صرفاً به برخی عبارت‌ها خرده می‌گیرد و سخنانی کلی اظهار می‌کند و در برخی موارد هم به مبارزه‌طلبی روی می‌آورد. به نظر می‌رسد نظریه محکمی در زیرساخت سخنان بهار وجود ندارد، چون در هیچ‌جای سخنانش پایه ثابتی که درخور استدلال باشد و بتواند به شباهات رفعت پاسخ دهد دیده نمی‌شود. دلیل این مدعای پاسخی است که به این مقاله داده و بعد از آن این جریان تمام شده است. او در پاسخ به همان سخنان گذشته که خالی از رنگ‌بوبی تعصب نیست، سخن و استدلال جدیدی

نیاورده است. تنها موردی که بهار بر آن تأکید کرده، حفظ عمارت پدران یا به تعبیر خودش پایه‌ها و کسوت‌های لغوی و صوری است.

با وجود اختلاف آراء، بهار اظهار می‌کند که به روش یا محصول کار تجدد طلبان افراطی حمله نمی‌کند، اما در ادامه با لحنی مبارزه طلبانه و همراه با ریشخند بیان می‌کند که اصحاب تجدد مصالحشان را از هر کجا که آورده‌اند، اهالی دانشکده هم از همان جا بیاورند! (بهار، ۳۹۳: ۲/۱۳۸۲) در ضمن کلماتی هم که برای مصالح می‌آورد، کوره، سنگلاخ، سنگ و آجر است که بار معنایی چندان مثبتی ندارد، اگر منفی نباشد. این لحن با توجه به ادبیات بهار، می‌تواند نگاه تمسخرآمیز او را به این قسم سخنان نشان دهد.

اگر به مناظره بهار و رفت از منظری دیگر پیردازیم، این مقابله به مثابه رویارویی نئوکلاسیسیسم و رمانتیسم در دوران مشروطه بود. بهار با وجود اینکه در دانشکده آثار رمانتیک نیز چاپ کرده بود، اندیشه رمانتیک نداشت و به چارچوب‌های پایبند بود که با اندکی تساهل می‌توان آن را به قواعد سرخخت نئوکلاسیسیسم تشبیه کرد. البته از دیگر سوی، آثار و دیدگاه‌های بهار و هم‌فکران او نماینده گرایشی محسوب می‌شد که هوادار اعتدال در نوآوری و سیر تدریجی تحول ادبی بودند و تحت تأثیر فضای عصر در پارهای موارد به جانب رمانتیسم متمایل شده و عناصری از آن را پذیرفته بودند (جعفری، ۱۳۸۸: ۱۸۲). البته طبق نظر شفیعی کدکنی، بهار با مکاتب غربی آشنایی نداشت، اما معرفتی عمیق درباب ادبیات ایران داشت (میرانصاری، ۱۳۸۵: ۲۵۶). در مقابل، رفت به عنوان انقلابی رمانتیک واقعی و نماینده اندیشه ایرانی شده رمانتیسم در این دوره و در این مناظره علاوه‌بر آشنایی نسبی با مکاتب ادبی اروپایی، طرفدار انقلاب ادبی نیز بود. تقابل این دو گذرگاهی تاریخی و اجتناب‌ناپذیر است.

با کمی دقت نظر ملاحظه می‌شود که میان جنبه‌های رمانتیک ادبیات جدید فارسی و رمانتیسم فرانسوی شباهت‌هایی وجود دارد. در ایران نیز همچون فرانسه، ازیکسو، ادبیات فخیم و مقتدر کلاسیک بر همه‌جا سایه افکنده بود و از سوی دیگر، نظام اجتماعی و سیاسی مستبدی عرصه اجتماعی را در سلطه خود داشت. بنابراین، در ایران نیز کوشش برای نوآوری ادبی با تلاش برای ایجاد تحولات و اصلاحات اجتماعی گره خورده بود (جعفری، ۱۳۸۸: ۸۱). البته شایان یادآوری است که رمانتیسم ایرانی با رمانتیسم اروپایی تفاوت‌هایی نیز دارد؛ مثلاً یکی از این تفاوت‌ها بیان اندیشه انتقادی و مسائل اجتماعی در رمانتیسم ایرانی به جای رها کردن عنان تخیل در رمانتیسم اروپایی است (همان: ۱۲۳).

محور عمدۀ بحث‌ها در نقد برون‌گروهی تفاوت تفکر است که البته بدیهی است. موضوع مورد بحث نیز یکی از موضوع‌های جنجالی آن دوران بوده است، اما با توجه به پرستاب‌بودن آن عصر، ادبیان و نظریه‌پردازان کمتر توانستند نظریه‌ای منسجمی را در دل این آشوب‌ها تدوین کنند. بالین‌همه، تأثیر رمان‌تیسم را نه تنها در آرای پراکنده و نظریه‌های ادبی ادبیان هوادار اعتدال مانند بهار می‌توان دید، که تأثیر آن را در آثار هواداران تحول انقلابی چون رفعت هم می‌توان مشاهده کرد (همان: ۱۸۶). بالین‌حال نگاه دو گروه یا دو نشریه به تجدد دارای تفاوت‌های ماهوی است. همان‌گونه که در جمع‌بندی نقد درون‌گروهی نیز بدان اشاره کردیم، انجمن دانشکده که متشکل از افراد دانشگاهی بود، هنوز تحت سیطرۀ تفکر نئوکلاسیک بوده است و با وجود اینکه به جریان‌های جدید علاقه نشان می‌داد، هنوز در شک و تردید بود و چنان‌که باید نمی‌توانست از اصول سخت و چارچوب‌بندی‌شده ذهنیت کلاسیک دور شود و هنوز برای اصول هنری دنبال قواعدی از پیش تعیین شده بود که موافق آثار کلاسیک نیز باشد، اما تردیدی که ظهور جریان‌های جدید در روند فعالیت‌های دانشکده ایجاد کرد، آنان را در موضع خود اندکی به تکاپو و دگرگون اندیشیدن واداشت. مجله‌دانشکده و چاپ آثاری از رمان‌تیسم‌ها و بحث‌هایی پیرامون بسترهای انتقاد تأثیر همین تکاپو بود. در مقابل این گروه، اهالی پرشور تجدد قرار داشتند که عموماً آبخشور اندیشه آنان از غرب بود و طرفدار انقلابی در ادبیات بودند. این گروه، مانند دانشکده، خود را وامدار بسیار و فدار گذشته نمی‌دیدند و در صدد بودند که طرحی نو دراندازند. نمونه این تفکر بحث‌هایی است که درباره سعدی در آن دوران رخ داد و انعکاس آن، بهار را به نوشتن در این باب واداشت.^۹ زیرسؤال بردن سعدی در این دوران، درواقع به چالش کشیدن اندیشه سلطنت تفکر سنتی بر اذهان بود. سعدی در دورانی مورد نقد قرار گرفت که پادشاه بلامنازع اذهان ادب‌دوست سنتی بود و این در نظر طرفدارانش توهین به پیامبر شعر فارسی بود. بی‌بروایی رفعت و طرح چنین بحث‌هایی از جانب او و دوستانش، نشان از رسوخ گونه‌ای دیگر از تفکر در محافل ادبی آن دوران داشت. شاید بتوان گفت آثار جریان رمان‌تیسم زودتر رفعت و دوستانش را تحت تأثیر قرار داد و در گروه آنان با مقاومت کمتری پذیرفته شد؛ چون اساساً این گروه، همان‌گونه که اشاره کردیم، خود را مانند بهار و دانشکده، وامدار سرسخت گذشته نمی‌پنداشتند. علت این پدیده را می‌توان با فضای به وجود آمده در آذربایجان و نیز آشنازی نسبی رفعت با ادبیات غربی (خصوصاً ادبیات فرانسه) و ترکیه توجیه کرد. اول اینکه بستر سیاسی در آذربایجان مشروطه‌خواه منعطف‌تر از تهران بود و در اثر همین بستر بود که جریان‌های نو زودتر پذیرفته شدند. همین اتفاق—

البته در ابعاد دیگر- در انگلستان رخ داد. جریان رمانتیسم در انگلستان با مقاومت کمتری مواجه شد، چون انگلستان دارای نظام پارلمانی و مذهب پرمدارای پروتستان بود (فورست، ۱۳۸۷: ۳۰). دیگر اینکه رفعت با جریان رمانتیسم و اندیشه‌های آن از طریق مطالعه آثار عربی آشنایی پیدا کرده بود.

نکته دیگری که در این مجال شایسته یاد کرد است اینکه در دوران تحت مطالعه‌ما، بحث‌های بسیار جدی درباره تجدد، خصوصاً تجدد در ادبیات، انجام شد. مناظره بهار و رفعت نمونه‌ای از این بحث‌ها بود که تحت بررسی اجمالی فرار گرفت. از آن‌جاکه ما این بحث را از منظر گروهی بودن بررسی کردیم، به خود تجدد ادبی به‌طور جدی نپرداختیم. سنجیدن آرای مختلف در این زمینه نیاز به پژوهشی دیگر دارد که خارج از هدف مقاله حاضر است. فقط به این نکته اشاره می‌کنیم که افرادی مانند میرزا ده عشقی نیز در دوران مزبور درباره تجدد صحبت کرده‌اند و کمی بعد نیما هم به‌طور مفصل به این بحث پرداخته است، اما ملاک انتخاب ما برای کار حاضر فعالیت‌های گروهی بود نه فعالیت‌های فردی.

۴. مقایسه و نتیجه‌گیری

در نقد درون‌گروهی که نمونه‌اش مناظره بهار و عباس اقبال بود، اختلاف‌نظر اساسی بر سر آوردن ابیاتی بود که متفاوت ضبط شده بودند. نمونه نقد برون‌گروهی هم مناظره بهار و رفعت بود. موضوع بحث این دو مسئله تجدد در ادبیات بود.

در نقد نوع اول، بهار در مقام مصحح متون اظهار نظر کرده است و قاطع سخن می‌گوید. دلایلی که برای انتخابش می‌آورد، با لحنی محکم و حق به جانب ادا می‌شود. شاید این نوع سخن‌گفتن به دلیل اعتقادی باشد که به کارش دارد. او در مقام پاسخ‌گفتن به هم‌گروهی خود، اقبال، با رعایت احترام، مخالفت صریح خود را اعلام می‌کند و همین باعث می‌شود که پاسخ‌دهی‌ها چندبار ادامه یابد. در نقد نوع دوم، بهار استدلال چندانی درباره نظریه و ادعای خود نمی‌آورد و صرفاً به سخنان رفعت پاسخ می‌دهد و مخالفت خود را اعلام می‌کند.

بهار در کلامش با اقبال لحن مؤبدانه را رعایت می‌کند، اما در جواب‌دادن به رفعت به نوعی تمسخر متمايل می‌شود و مخالفت خود را با چنین بیانی عنوان می‌کند. البته کریمی حکاک معتقد است زبان مورد استفاده در مجادله بر سر تجدد، زبانی مسیهم، چندپهلو و پیچیده است که قابلیت تفسیرهای گوناگون دارد (۱۳۸۴: ۱۹۹).

در نقد درون‌گروهی بیشتر صورت کلام مدنظر است و این اختلاف‌نظر بیشتر به اختلاف سلیقه شیعه است. کل مباحث بهار و اقبال درباره مسائل زبانی است و معنا جایگاه چندانی

در بحث‌هایشان ندارد. اغلب کسانی که به تصحیح می‌پردازند، بیشتر به جنبه‌های فرمالیستی آثار توجه دارند، همین نگاه را در سخنان بهار مشاهده می‌کنیم. نگاه بهار به انتقاد نیز از همین اندیشه فرمالیست‌زدگ سرچشمه می‌گیرد و سیطره آن در روش انتقاد بهار به‌وضوح مشهود است. این درحالی است که منشأ اختلاف بهار و رفعت به بنيان فکری این دو مربوط است و از دو فرد در دو گروه متفاوت هم همین انتظار می‌رود. اختلاف مطرح شده در بحث دانشکده و تجدد، دو طرز فکر متفاوت را آشکار می‌کند که هر کدام نماینده گرایش خاص فکری خود هستند. موضوع بحث بهار و رفعت، بیشتر از اینکه در بند ظواهر امر باشد، مربوط به معنا و تفکر است. در بحث این دو نفر، تقابلی مطرح می‌شود که می‌توانست جریان‌ساز باشد و مانند یک جرقه به خلق شعله‌ای ماندگار بینجامد. ادامه چنین بحث‌هایی اگر با رعایت اصول انجام می‌شد، می‌توانست به تولد تفکر انتقادی در جامعه استبدادزده ایران منتهی شود.

نقد برون‌گروهی به دلیل ایجاد تقابل اندیشه‌ها در جامعه سازنده‌تر از نقد درون‌گروهی بود و مباحث مطرح شده در آن به مراتب راه‌گشاتر از مباحث زبانی درون‌گروهی در دوران تحت مطالعه بود. از دیگر سوی، نباید نادیده انگاشت که عرصه انتقاد در درون گروه به تقویت فضای نقد یاری می‌رساند و همین می‌تواند منتقدان منصفی را پروراند که دلسوز تفکر و فرهنگ جامعه هستند و انتقادهایشان رو سوی ساختن جامعه دارد نه تخریب آن.

نکته درخور توجه در این دو مناظره این است که در ادبیات دوران مشروطه، بستری برای انتقاد فراهم بود که در آن دو نظر مخالف می‌توانستند تحلیل‌های خود را بیان کنند و وجود چنین فضایی بسیار سودمند بود، هرچند گاه به تعصب و شخصی شدن آلوده می‌شد. در این دوران، فضایی در جامعه حاکم بود که نظرهای مخالف آشکارا با یکدیگر بحث می‌کردند و همین نشان‌دهنده خاص بودن این دوره به عنوان دوره گذار بود و از نشانه‌های تجدد به حساب می‌آمد. چنین عرصه‌ای می‌توانست به بهبود فضای نقد ادبی کمک کند، اگر در خلال جریان‌های سیاسی به حاشیه کشیده نمی‌شد.

نقد در آن دوران از جایگاه والایی برخوردار بوده است، به طوری که یک محقق از همکار خود در مجموعه‌ای که با هم کار می‌کنند انتقاد می‌کند و آن را نشر می‌دهد و در ادامه هم آن‌ها دوباره به فعالیت مشترک خود ادامه می‌دهند. چنین عرصه‌ای بسیار مغتنم است که صدای مخالف در کنار هم سخن می‌گویند. در انتقاد از سایر گروه‌ها و اندیشه‌ها نیز فضای مستعدی وجود داشت که اندیشه‌ها در تقابل با هم می‌ایستادند تا نظرات خود را بی‌واهمه مطرح کنند.

نکاتی که از بررسی این دو نوع نقد حاصل شد و به آن‌ها اشاره کردیم، نشان می‌دهد با اینکه خود استدلال‌ها چندان علمی نبودند، فضای ادبی دوران مشروطه از اصول علمی برخوردار بود و عرصه نقد برای اهالی ادبیات ارزش‌الایی داشت. وجود چنین فضایی، پیش‌زمینه‌گام‌نیهادن به تجدیدی بود که در آن دوران از آن صحبت می‌شد. افکاری که در دو نوع نقد درون‌گروهی و برون‌گروهی مطرح شدند، با وجود برخی کاستی‌ها، در مسیر تجدد بودند یا دست‌کم خود را در آن فضا قرار می‌دادند. نوع برخورد افکار نشان‌دهنده احترام به آرای دیگران بود؛ این ویژگی از خصوصیات جامعه متجدد بود. موارد دیگری که در این مقایسه به چشم می‌خورد، تفاوت طرز برخورد افراد است. بهار و اقبال هر دو دانشگاهی و همکار بودند و برخوردي مهدبانه با هم داشتند، اما بهار در برخورد با رفعت که دانشگاهی نبود، به گونه‌ای رفتار می‌کرد که انگار آرای او چندان درخور توجه نیستند.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در این دو نوع نقد فقط سلسله بحث‌هایی مطرح شد که خالی از فایده هم نبود. اما نکته این است که انتقادهای مطرح شده درگیر حذف و سانسور نبودند و اگر این روند تبدیل به جریان می‌شد، می‌توانست در ایجاد عرصه انتقادی شفاف مؤثر باشد.

قابل آرای سنتی مدار و نوگرا در این دوران، با پیدایش رگه‌هایی از رمان‌تیسم در ایران هم‌زمان شد. در این میان بهار و انجمن دانشکده نماینده طرفداران تجدد آرام برمبنای بنیان‌های گذشته و از سویی هم نماینده اندیشه نئوکلاسیسیسم بودند که با ورود جلوه‌هایی از رمان‌تیسم دچار تردید در عقاید خود شده بود و شاید همین نقد درون‌گروهی که در دانشکده رخ داد انعکاسی از این تردید باشد. در سوی دیگر، رفعت و تجدد قرار داشتند که نماینده نوگرایی و نیز رمان‌تیسم انقلابی بودند و نقد برون‌گروهی هم نشان از جدال نئوکلاسیسیسم و رمان‌تیسم در بدو ورود به این دیار بود.

پن‌نوشت

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک. نظریه ادبیات نوشتۀ رنه ولک و اوستین وارن، فصل چهارم با عنوان نظریه ادبی، نقد ادبی و تاریخ ادبی.
۲. درباره این موضوع در موج و مرجان (رویکردهای نقد ادبی در جهان جدید و سرگذشت نقد ادبی در ایران) از مجتبی بشردوست، صفحات ۲۱۹ تا ۲۱۵ بحث شده است.
۳. ر.ک. مجتبی بشردوست، موج و مرجان، تهران: سروش، ۱۳۹۰، ۲۱۸.
۴. سیدمحمد دبیرسیاقی به این دو مناظره در مقاله‌ای اشاره کرده‌اند که در ارج‌نامه ملک‌الشعراء بهار با عنوان مناظره قلمی استاد ملک‌الشعراء بهار و عباس اقبال آشتیانی چاپ شده است.

۵. ر.ک. روزنامه تجدد، شماره ۱۶۳ و ۱۶۸، ۱۳۳۸.
۶. پارسی نژاد در بهار و نقد ادبی ذیل عنوان «جدال بهار با مدعیان» کمی مفصل‌تر به این بحث‌ها اشاره کرده است.

منابع

- آجودانی، مasha'allah (۱۳۸۷) یا مرگ یا تجدد (دفتری در شعر و ادب مشروطه). چاپ چهارم. تهران: اختران.
- آرین‌پور، یحیی (۱۳۷۲) از صبا تا نیما (تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی). جلد دوم. چاپ چهارم. تهران: زوار.
- بشردوست، مجتبی (۱۳۹۰) موج و مرجان (رویکردهای نقد ادبی در جهان جدید و سرگذشت نقد ادبی در ایران). تهران: سروش.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۰) مجله دانشکده. تهران: معین.
- _____ (۱۳۸۲) بهار و ادب فارسی. به کوشش محمد گلbin. جلد دوم. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.
- پارسی نژاد، ایرج (۱۳۸۹) بهار و نقد ادبی. تهران: سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰) ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۰) با چراغ و آینه. تهران: سخن.
- شمس لنگرودی، محمدتقی (۱۳۷۷) تاریخ تحلیلی شعر نو. جلد اول. چاپ دوم. تهران: مرکز.
- جعفری، مسعود (۱۳۸۸) سیر رمانیسم در ایران. چاپ دوم. تهران: مرکز.
- عظیمی، میلاد (۱۳۸۷) من زبان وطن خویشم؛ نقد و تحلیل و گزیده اشعار ملک‌الشعراء بهار. تهران: سخن.
- فورست، لیلیان (۱۳۸۷) رمانیسم. ترجمه مسعود جعفری. چاپ پنجم. تهران: مرکز.
- قاضی مرادی، حسن (۱۳۹۱) نوسازی سیاسی در عصر مشروطه ایران. تهران: کتاب آمه.
- کریمی حکاک، احمد (۱۳۸۴) طبیعت تجدد در شعر فارسی. ترجمه مسعود جعفری. تهران: مروارید.
- میرانصاری، علی (۱۳۸۵) ارج نامه ملک‌الشعراء بهار. تهران: میراث مکتب.
- نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۶) «هويت مدرن و ظهور گفتمان مشروطیت در ایران». فصلنامه مطالعات ملی. سال ۸. شماره ۴ (پیاپی ۳۲): ۵۴-۲۹.
- ولک، رنه و اوستین وارن (۱۳۹۰) نظریه ادبیات. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر. چاپ سوم. تهران: نیلوفر.